



بعد از کتک زیاد آنها را به زندان انداختند و به زندانیان دستور اکید دادند، که ایشان را با دقت تمام تحت نظر بگیرد. 24 با این دستور زندانیان آنان را در زندان داخلی زندانی کرد و پاهای ایشان را در کنده و زنجیر گذاشت. 25 نزدیکی‌های نصف شب پولس و سیلاس به دعا مشغول بودند و به درگاه خدا سرودهای حمد می‌خواندند و زندانیان دیگر گوش می‌دادند، که 26 ناگهان زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که زندان را از بنیاد به لرزه درآورد. تمام درهای زندان در همان لحظه باز شد و همه زنجیرها به زمین افتادند. 27 وقتی زندانیان بیدار شد و درهای زندان را باز دید، شمشیر خود را کشید و چیزی نمانده بود، که خود را بکشد؛ چون تصور می‌کرد زندانیان فرار کرده‌اند. 28 اما پولس به صدای بلند گفت: «به خود آسیبی نرسان، همه ما اینجا هستیم.» 29 زندانیان چراغی خواست و سراسیمه وارد اتاق شد و درحالی‌که از ترس می‌لرزید پیش پاهای پولس و سیلاس به زمین افتاد. 30 سپس آنان را بیرون آورد و گفت: «ای آقایان، من چه باید بکنم که نجات یابم؟» 31 پاسخ دادند: «به عیسی خداوند ایمان آور که تو با اهل خانه‌ات نجات خواهی یافت.» 32 آنگاه پیام خداوند را به او و جمیع اهل خانه‌اش رسانیدند. 33 درست در همان موقع شب زندانیان آنان را بیرون آورد و زخمهایشان را شست‌وشو نمود و بی‌درنگ او و خانواده‌اش تعمیم گرفتند. 34 زندانیان ایشان را به خانه خود برد و برای ایشان غذا آورد و او و تمام اهل خانه‌اش از اینکه به خدا ایمان آورده بودند، بی‌نهایت شاد گشتند.

پسر من فیلیپ که دچار بیماری سندروم داون است علاقه زیادی به آواز خواندن دارد. او معمولاً آوازها را با صدای بلند می‌خواند. به طوری که دیگران صدای آواز خودشان را نمی‌شنوند. و ادم باستی بلند تر از او آواز بخواند. این طور خواندن ها برای یک آواز خواندن دست جمعی مناسب نمی باشد برای همین من سعی کردم که به او این را آموزش بدهم که کمی آرام تر بخواند. ولی این کار من بی فایده بود. و او به کارش ادامه می داد. ولی از طرفی کار او خوب می باشد زیرا او شعرهایی از کتاب انجیل می خواند. همانکاری که انسان های قدیمی انجام می دادند. و من فکر نمی کنم که ان قدیم ها انسان ها با صدای آرام و بدون اشتباه آواز خوانده باشند. ما اینها را در اشعار مزامیر و همچنین در داستان های عهد جدید می توانیم ببینیم. عیسی هم اشعاری را درباره ستایش خداوند خوانده است. آیا او آواز خوان خوبی بوده است؟ برای همین ما در این یکشنبه روزی را برای آواز خواند ترتیب داده ایم. و برای همین ما داستانی را از اعمال رسولان که درباره آواز خواندن است شرح می دهیم. در شهر فیلیپی پولس و سیلاس با تعدادی از زن ها درباره انجیل صحبت کرده اند. این زن ها اولین مسیحیان اروپا بوده اند. در ان زمان پولس روح پیش گویی را از بدن زنی خارج می کند. و او با این کار خود باعث عصبانی شدن اربابان ان کنیز شدند. زیرا او بازار پیشگویی ان اربابان را خراب کرده بود. و برای همین ان ها را به زندان انداختند و ان ها را شلاق زدن و در اخوری انداختند. پولس و سیلاس در انجا فکر کردن که دیگر نمی توانند دین مسیح را ابلاغ کنند. و ادم زندگی انها را تمام شده می توانست تلقی کند. و در ان لحظه ناامیدی، خادم های خداوند شروع به خواندن می کنند. انها خداوند را ستایش می کردند و انقدر بلند می خواندند که همه زندان صدای ان ها را می شنیدند. من از خودم می پرسم که انها چه شعری را خوانده بودند زیرا همه چیز برای انها تمام شده بود. این عمل انها به ما این را اشاره می کنند که ما باید چگونه در مراسم ها و در هر شرایط زندگی خودمان، خداوند را ستایش کنیم. برخی از کلیساهایی که من می شناسم در انجا افراد با دودلی خاصی آواز می خوانند. و این بخاطر این است که افراد کمی به مراسم عبادت می آیند و برای همین انها امید خودشان را از دست داده اند. و انها نتوانستند که نسل بعدی خودشان را به ایمان خداوند مشتاق کنند و انها را به سوی مراسم عبادت یکشانند. و برخی از کلیساها را می شناسم که در انجا جرات کافی برای خواندن ندارند. من در ایران خانه های کلسایی را می شناسم که به صورت مخفی تدارک داده می شوند و مراسم عبادت را برگزار می کنند. و با یک صدای بلند آواز خواندن و رسیدن صدای انها به هماسیه گی انها می تواند به قیمت جان همه ان مسیحیان تمام بشود. ولی در کلیساهای دیگر آواز خواندن به صورت دیگری می باشد. در کلیسای لوکاس در زمان خواندن آواز یک ارگ بسیار بزرگ با لوله های قدیمی خود خوانندگان را همراهی می کند. و با این عمل تمام همسایه های این کلیسا از سرودهای اول و اخر مراسم و سخنان خداوند آشنا می شوند. من می توانم خانواده هایی را بیاد آورم که در لحظه های پایانی زندگی خودشان به سوی خداوند آمده اند و شروع به آواز خواندن کرده اند. و چقدر این زیبا می باشد که ادم بتواند دعاها و اشعاری را در وصف خداوند و در مقابل او اجرا کند و به او تقدیم کند. تمام این شعرهایی که در کل این جهان سروده می شوند از یک جا و از یک سرچشمه بیرون می آیند. و این چشمه همان چشمه ای است که پولس و سیلاس از ان آواز می خواندند. و انها با ان شرایطی که در زندان داشتند باز هم دیدی دیگر داشتند و به شرایط فعلی خودشان فکر نمی کردند. انها در همان حالت می توانستند دست خدا را بالاتر از قدرت دولت و ان ضربه های شلاق ببینند. و چه زیبا شاعران مزامیر این شعر را سرودند: ای خداوند تو سرپناه من در همه جا هستی. تمام کوهها، زمین و هستی با کلام تو آفریده شده است. و تو خداوند من هستی تا ابدالابد. چه دید زیبا و شگفت انگیزی پولس و سیلاس در انجا داشتند. و انها با این کار خودشان به همه نشان می دهند که چه

کسی در واقع زندگی همه را در دست دارد. آنها این کار را از روی یک عادت انجام نمی‌دادند زیرا آنها در اصل از تجربه‌ای که در زندگی خودشان با عیسی داشتند و نجاتی که از طریق او دریافت کرده بودند آن را انجام داده بودند. عیسی خودش به تنهایی به سوی مرگ رفت و او همیشه این را می‌دانست که خدا همیشه با او می‌باشد و خدا او را از مرگ بیرون می‌آورد. و در آخر هم عیسی بر مرگ، گناه و شیطان پیروز می‌شود. و برای همین ما باید هر ساعت و هر روز برای آن اتفاق اواز و دعا بخوانیم. و برای آن عمل ما نباید بخاطر ضعف ایمان که در اواز خواندن داریم دلسرد بشویم. زیرا در آن زمان حتما پولس و سیلاس هم اواز خوان حرفه‌ای نبوده‌اند. آنها در هر حال در وصف خداوند اواز می‌خواندند و با این عمل نجات عیسی مسیح را به همه هدیه می‌دادند. و به همه ایمان خداوند را هدیه می‌دادند. و برای همین ما باید این را همیشه بخاطر بسپاریم که هیچ بحث و جدالی بر سر اواز خواند نباید باشد و فرقی هم نمی‌کند که سرودها باید به زبان فارسی و یا آلمانی و یا به صورت موزیک جدید و یا قدیم باشد. و این را همیشه باید با خودمان زمزمه کنیم که این اعمال در اصل به خاطر چی می‌باشد؟ مسلماً این عمل نه به خاطر سلیغه ما می‌باشد بلکه آن فقط برای رضایت خداوند است و چیزی است که از طرف او در بین ما رخ می‌دهد. عیسی زندگی من را نجات داده است و او در کنار من الان ایستاده است و برای همین من میل دارم که اواز بخوانم. در زندان پولس و سیلاس اواز خواندن آنها به همه جا سرایت کرد. و ناگهان با یک زمین لرزه‌ای زمین تکان بزرگی خورد و تمام درها باز گشت و راه برای رها شدن زندانی‌ها باز شد. شاید در آن لحظه برخی از زندانی‌ها هم با آنها هم اواز شده بودند. در این میان زندان بانان با خودشان گفتند که زندان‌ها فرار کرده‌اند و با این عمل دیگر آنها کار خودشان را از دست می‌دهند و یا شاید هم دیگر پایان زندگی‌شان باشد. ولی آنها با تعجب دیدند که آن زندانی‌ها باز در همان زندان باقی مانده‌اند. و برای همین آن زندان بان برای نجات خودش از این شگفتی‌سوالی از آنها می‌پرسد: این چطور امکان دارد که یک شخص بتواند در زندگی خودش این همه سختی داشته باشد و در همان لحظه هم درهای باز شده بهشت را در جلوی خودش ببیند. و در آخر این سوال مهم مطرح می‌شود. ای آقای مهربان من چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ در برابر این سوال نگهبان افراد با ایمان می‌توانند این را جواب بدهند. تو باید به عیسی ایمان بیاوری تا تو و خانواده‌ت روحانی بشوی. و بدین ترتیب آن نگهبان و خانواده او نجات پیدا می‌کنند و پولس و سیلاس هم از آن زندان رها می‌شوند. و آن نگهبانی که خودش را به خاطر فرار زندانی‌ها قصد داشت بکشد دیگر این کار را انجام نداد زیرا همه هنوز همانجا بودند و در آخر هم او با یک شخص بزرگی آشنا می‌شود. و در آنجا شخصی از مرگ و گناه و شیطانی‌هایی می‌یابد. و همه اینها با یک اواز خواند شروع شد. ای خدا اجازه بده تا من اواز بخوانم. و تا ما بتوانیم با تمام تجهیزات و به هر زبانی اواز بخوانیم. و از اعمال خداوند برای همه اواز بخوانیم. آمین